

## نا گفتنیها در مورد دو جنس گرایی و دو جنسیتی

(androgynie)

گردآوری : شرمین مهرآذر

[www.nasl-man.blogspot.com](http://www.nasl-man.blogspot.com)

[sh.mehrazar@Gmail.com](mailto:sh.mehrazar@Gmail.com)

کارناوال ریو دوژانیرو برای سه روز پرانتزی بین مرد بودن و زن بودن باز می کند.

حتی مردان زن ستیز (macho) نیز در لباس عروس رژه می روند. البته این بازی دوام زیادی پیدا نمی کند و عصبانیت و برخورد اطرافیان آنها را سر جای خود می نشاند.

بعد از گذشتن این سه روز همین مردان با شنیدن کوچکترین انتقاد و بر چسب روی ماهیت مردانه شان چاقو کشی می کنند. وزندگی فرم طبیعی و موزورانه خود را از سر می گیرد، کلیسا کنترل خود را دوباره باز می ستاند، سانسور های فردی و اجتماعی دوباره از سر گرفته می شود و تنها، بیماران روانی و مردان غیر متمدن، از نظر این جوامع، از این سانسورها سر باز می زنند. و این قضیه، تا روزی که مردانگی های قلبی بتدریج از خفا بیرون آیند.

در این سه روز چیزی که در خفا زمزمه می شود با صدای بلند فریاد زده می شود.

امروزه در حالیکه:

- مردان اسیر مردانگی در زندگی روز مره شان میسوزند و میسازند؛

- عصر امروز مردان را در شرایط روحی و بیولوژیکی محبوس کرده و آنها را در تاریکی های قضاوت های اخلاقی اسیر نگه داشته؛

- سرنوشت های فردی بصورت وحشیانه در گرو ممنوعیت های اخلاقی گوناگون زیر منگنه قرار گرفته؛

تنها :

- روی سن های تئاتر، روی پرده های تلویزیون، در تئاتر های کابوکی ژاپن هنرمندان و خوانندگان مرد بینندگان را با نمایش های زنانه تحریک می کنند بدون اینکه آب از آب تکان بخورد.

- در نمایش ها و آیین های سرخ پوستان، مردان نقش زنان را بازی می کنند و شوهر می کنند،

- و مصرف کنندگان مواد اعتیاد آور و غیره، حواله های تخطی از این ممنوعیت ها را در دست دارند.

بقیه مردان جراحات ناشی از مردانگیشان را به تنهایی می لیسند و دور و بر خود جراحات فراوان می آفرینند. شاهدان در مطب های بسته می توانند نشان از درد و رنج این مردان بدهند.

\*\*\*\*\*

کودک در اصل چند چهره است؛ بی گناها نه اعلام می کند وقتی بزرگ شدم می خوام با مامان عروسی کنم و در همان حال می گوید می خوام با بابا عروسی کنم. ، پسر بچه ها گاهی، زیر لباسشان بالش می گذارند که ادای حامله ها را در آورند یا با پوشیدن کفشهای پاشنه بلند خرامان خرامان راه می روند.

این داستان از کجا سرچشمه می گیرد؟

امروزه روانکاوان نشان می دهند که جستجوی جنس مخالف، جستجوی جنس مخالفی است که در خود فرد نهفته است؛ بدین ترتیب فرد سعی می کند برای ساختن یک واحد در وجود خودش عاشق نیمه دیگر خودش شود و آن نیمه دیگر جانشین مرد یا زنی است که در درون فرد نهفته است و چون شخص این کمبود را احساس می کند آن نیمه را در دیگری می جویند. (1)

(مثال بارز آن مردانی هستند که اصرار در خرید لباس و تعیین فرم آرایش و تیپ طرف مقابلشان دارند و در مدت کوتاهی تمام تیپ و مدل طرف دیگر را مطابق میل خود در می آورند و بهر سفری که می روند تمام وقت خود را بخرید لباس و کفش و جواهر و لباس زیر برای جفت خود می گذرانند و اصرار دارند که طرف مقابل بفرمی که آنها می خواهند در بیاید (مثال زنی که می گفت که شوهرش چمدان چمدان برایش لباس می آورد و وقتی زن تنها یک جفت کفش می خرید او را دعوا می کرد و زن دیگری که می گفت که شوهرش ادعا می کند که لباس پوشیدن را باو یاد داده است).

در مورد قضیه حسادت یک جنس نسبت به جنس مخالف، روانکاوان می گویند که این حسادت بخاطر نداشتن آن جنس در وجود خود اوست (رنجی که شامل فرد حسود میشود رنجی است که از چیز گمشده ای که پروست حرف می زند پرده بر می دارد). (2)

ماسکهای آفریقایی دو جنسی یا مجسمه های هندو و یا نقش های برجسته رومی هیچ جنسی ندارند و یا قضیه اینکه می گویند از وقتی که حوا از کنار آدم درآمد آدم یک چیزی از کلیت خود را از دست داده است؛ نشان دهنده وجود زن در مرد و مرد در زن است که سعی می شود سانسور شده بماند بطوریکه امروزه مسئله هم جنس گرایی بیشتر قابل قبول است تا مسئله دو جنسیتی.

زنان حامله بیشتر اوقات اظهار می کنند که دوران حاملگی خیلی غنی گذارده اند مثل اینکه یک کمبودی در آنها جبران شده است.

کسانی که دچار مریضی های خیالی هستند از یک جور جابجایی «دوجنسیتی بطرف مریضی» رنج می برند بدین معنی که دو جنسیتی را تبدیل به یک دلیل برای درد کشیدن کرده اند. وقتی از این بیماران می خواهند احساس خود را از این درد بیان کنند می گویند مثل اینکه یک جانور ما را از تو می خورد یا کسی در جان ما لانه کرده است. در این حال بدن مانند یک دوقلوی خیالی، هویت جنسی خود را ابراز می کند.

می گویند کدام مرد در خلوت و مستی خنده ها و ژستهای زنانه سر نداده است. ولی رنج تمام مردان دنیا در این مورد بیک اندازه نیست، عده ای بخاطر واپس زدن این حس به ضمیر ناخودآگاه هرگز این درد را احساس نمی کنند، عده دیگر وارد شورش شده و بر خلاف جهت شنا می کنند و دسته دیگر در یک ناآرامی و ناراحتی تقریباً مزمز دائم‌الدنبال یک بهشت گمشده می گردند که شاید با برخورد با یک دیگری آنرا بیابند ولی چیزی که مسلم است این افراد همیشه جزو افراد شکننده می مانند گویی برخورد واقعی یا بیرون آمدن از این انکار برای اکثریت مردم دنیا بمعنای جنون یا خودکشی است.

بهر حال یکی از این دو جنس باید در درون شخص کشته شود تا جای خود را بدیگری بدهد، در نهایت بهترین فرم اینست که هر دو با هم همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند و این در حالی است که اکثریت مردم دنیا قیمت کشتن جنس دیگر را در خود بشکل‌های مختلف می پردازند. (3)

مه لقا علیزاده: روانشناس اجتماعی و مشاور امور خانواده

اقتباس از کتاب:

« Le non dit des émotions » Claude Olievenstein, Edition Odile Jacob, Paris, 2000

p : 31-50

پی نوشت ها:

1- آقای جلال ستاری به نقل از یونگ می گوید: «هیچ مردی نمی تواند چند لحظه با نرینه جان بسر ببرد مگر آنکه قربانی مادینه جان خود شود.....»

مادینه جان و نرینه جان، صورتهای آرزومند و تمایل و آمادگی ارتباط با جنس مخالف محسوب می شوند و هر دو به عوامل خصوصی فرد انسان تعلق دارند و با تحول زندگانی عاطفی وی، تغییر می یابند، ولی منشاء شان، حیات امروزین شخص نیست، بلکه بس دوردست و در واقع میراثی ناخودآگاه است که از نیاکان به یادگار مانده است.

بنابراین مادینه جان که اینک مورد نظر ماست، "تصویر روانی یا ذهنی" جنس زن و ضمیر یا روان مرد است و نحوه مناسبات عاشقانه وی و یا نوع گزینش معشوق از جانب او، بسته به چگونگی ارتباطی است که با این صورت مکمل نفس خویش دارد.....

شایان ذکر است که مادینه جان با صورت مثالی مادر الزاماً تطبیق نمی کند، بلکه صورتی از زن است که حاصل تجارب بیشمار آبا و اجدادی است و به میراث رسیده است... و تجربه فرد با مادر بر این تصویر موروثی و مادر آورد، افزوده می شود...

اگر مادینه جان، خود آگاه و (در روان) ادغام شود وجه نظر (مرد) نسبت به زنانگی، کلاً، تغییر می یابد...».

برگرفته از: کتاب "بازتاب اسطوره در بوف کور، ادیب یا مادینه جان؟" جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، 1377 صفحه 91-72

2- «حال پیردازیم به مکانیسم تشکل عوارض مترتب بر پارانوایا. چنانکه دیدیم گرایش به هم جنس دوستی هسته اصلی این پسیکوز را تشکیل می دهد. به عبارتی دیگر فرد پارانوایاک قادر به قبول این تخیل نیست که مورد اصلی عشق او مردان هستند. «لذا امیال غیر قابل قبول خود را به جای دفع، به دیگران عاریت داده آنها را نقض می کند. فروید این مکانیسم را برون فکنی مینامد. بموجب این مکانیسم بر فرد مُشْتَبِه شده آنچه را باطناً درک یا احساس می کند از آن دیگران خواهد دانست. اینست معنای هذیان و اوهام بدان نحو که در افراد پسیکوتیک مشاهده می شود.

فروید می نویسد: «این جمله "من او (آن مرد) را دوست دارم" در هذیان های آزار و ستم دیدگی فرد پارانوایاک تکذیب می شود: "من او را دوست ندارم، از او متنفر هستم". سپس جمله اخیر بمدد مکانیسم برون فکنی (projection) تبدیل می شود به: "او از من متنفر است (مرا آزار می دهد) و بهمین دلیل است که من از او نفرت دارم". بدین ترتیب احساس باطنی فرد که انگیزه واقعی او را تشکیل می دهد به عنوان امری حاصل از ادراک خارجی تظاهر می نماید».

شکل دیگری از این مکانیسم را در جنون موسوم به هذیان محبوبیت (Erotomanie) ملاحظه می کنیم "من آن مرد را دوست ندارم، آن زن را دوست دارم چرا که آن زن مرا دوست دارد". چنانکه می بینیم فرد به این علت متقاعد است که مورد عشق چنین و چنان زن مهمی است که میل همجنس دوستانه خود را با برون افکنی به عشق به جنس مخالف (زن) تبدیل کرده و آن هم بصورت معکوس.

فروید سپس به جنون حسادت می رسد. در حسودی مردان که منشأ سوء ظن آنها نسبت به همسرشان می شود مجدداً عامل اصلی همان میل هم جنس دوستی است که امری غیر قابل تحمل برای آنهاست، لذا جمله کذایی صورت دیگری می یابد: "من آن مرد را دوست ندارم این همسر من است که او را دوست دارد".

بر گرفته از: «اصطلاحات روانکاوی»: کرامت موللی،، صفحه 34-35، [www.movallali.fr](http://www.movallali.fr)

3- «...اگر زنان در عمق اقیانوسند و مردان هم به معشوقی خیالی دل می بندند، پس عقل آبی آن قطره اشکی است که در سوگ این جدایی چکید و قهرمان زن آن، کیمیاگر عشقی است که می خواهد به اکسیر خودآگاهی مرد و زن از وحدت روح نرینه و مادینه، حیات زنان و مردان جامعه را از شر حیاتی یاوه و تنها برهاند.

البته تنها عالم ناسوتمان نیست که پیکری مردانه دارد، عالم قدسی ما هم رنگ و بویی یکسره مردانه پیدا کرده و عقل آبی می خواهد حضور و انس لازم زنانه را در ملکوتمان باز یابد. همانطور که رهایی و رستگاری قهرمان مرد پارسی پور در گرو درک این واقعیت است که زنی در درون او نهفته، برای ما نیز، به عنوان فرد و جامعه، لحظه رستگاری زمانی فرا خواهد رسید که ندای زنانه درونمان را، که سلطه جویی های "تاریخی مذکر" خفه اش کرده است، باز شنویم و ناله نی جدایی اش را به نای وحدت بدل کنیم».

برگرفته از: "عقل آبی"، شهرنوش پارسی پور، با مقدمه دکتر عباس میلانی، سوئد، نشر باران، 1994 صفحه 19

[/http://asre-nou.net](http://asre-nou.net)